

شعوبیه

بقلم آقای میرزا جلال الدین خان همامی

۷

قرآن میگوید « ان اکرمکم عندالله اتقاکم » - وحدیث میگوید « لیس لعربی علی عجمی فضل الابلتقوی » - درجای دیگر میگوید .

اهل ایمان همگی بایکدیگر برادرند و جان و مال آنها همه بتساوی محترم است پس کسانیکه اهل ایمان هستند و دعوی مسلمانی دارند با یکدیگر را برادر بدانند .

این قتیبه در کتاب « فضائل العرب » بعد از آنکه کاملاً از عرب دفاع می کند و فضیلت این قوم را بر سایر اقوام تأیید می نماید ، بالاخره از گفته خود بر میگردد و بمذهب تسویه میگرداند و میگوید : انصاف این است که همه مردم از یک پدر و مادرند ، از خاک آمده و بخاک بر میگردند ، و در پیشگاه الهی حسب و نسب بکار نیست و فضیلت تنها بتقوی و اطاعت خداوند است نه بچیز دیگر .

باری : صاحبان مسلك تسویه همه اقوام و امام عالم را یک چشم می بینند و هیچ ملتی را خالی از نیکوید و محاسن و مثالب نمی شمارند .

۳ - حزب شعوبی

حزب شعوبی یا فرقه ای که مرامشان تحقیر عرب و تفضیل ملل دیگر بود ، بوسائل گوناگون در بر انداختن سیادت عرب میکوشیدند . تبلیغ عقاید این فرقه در شکستن سورت فرمانروائی عرب از هر شمیر کار گزتر و از هر انقلاب مؤثر تر واقع شد .

اساس حکومت عربی را قیام ابو مسلم و جاننازیهای ایرانیان دیگر از ریشه برینداخت ، ولی دعوت شعوبیه بکلی این اساس را ریشه کن کرد . برای تشریح عقاید و ادله کسانیکه طرفدار این مسلك بودند مطالب را در ذیل چند عنوان گوشزد میکنیم :

لفظ شعوبیه و پیدایش این مسلك : زمزمه عقاید شعوبیه از اواخر عهد اموی ، از همان وقت که اسماعیل بن یسار در حضور هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵) مفاخر ایرانیان را می شمرد آغاز شد ولی در آن موقع شخص خلیفه و همچنین سایر طرفداران عرب کاملاً مواظب بودند و بهر وسیله این صدا را خاموش میکردند . این بود که دعوت شعوبیه از ابتدا بسیار پنهان و مرموز و بی سرو و صدا پیش می رفت .

از آغاز خلافت بنی عباس کم کم این صدا بلندتر و تبلیغات شعوبیه علنی تر شد و در زمان هارون و مامون شدت یافت - و در قرون سوم بمتمهای شدت و قوت رسید .

در عهد عباسی اول یعنی از خلافت سفاح تا آخر عهد معتصم (۱۳۲-۲۲۷) طرفداران

مسلك شعوبیه كه اكثر ايراني بودند با نهايت شور مشغول تبليغ مرام خود بودند و تاحدی كه امکان داشت بيشرفت كردند و اين دوره در واقع دوره بحران شعوبیه محسوب ميشود .
از عهد معتصم عباسی ببعده ضديت با عرب كه روح عقايد شعوبیه بود نيز طرفداران بسيار داشت .
و تركان نيز در طرف گيری اين مسلك كمتر از ايرانيان نبودند .

از آن نگاه كه ايرانيان بمقصود اصلي خود كه بدست آوردن اقتدار و برانداختن سيادت عرب بود تاسرحد امکان نائل آمدند ، كم كم اين سر و صداها خاموش شد يعنی بشدت سابق جريان نداشت نه اينكه بكلی از بين رفته باشد . چه در قرن پنجم هجری با زهم امثال « مهيار ديلمی » ۱ را ميشناسيم كه با طبعی پر شور در تفضيل ايرانيان بر عرب اشعار می ساخت و ميگفت ، **شنان راس يفتخر التاج به و اروس قنخر بالعمائم** - و بعد از آنكه قبول اسلام هم كرد باز دست از عقیده خود برنداشت و گفت كه من دو فضيلت را در خود جمع کرده ام « سودالفرس و دين العرب » و در قرن ششم هجری زمخشری صاحب كشاف (ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی ۴۶۷ - ۵۳۸) در بضع مؤلفات خود مانند مقدمه كتاب مفصل از انتساب بطريقه شعوبیه تبری ميجويد .

كلمه شعوبیه و موارد استعمال آن - كلمه « شعوبیه » با طلاق عام نام فرقه ايست كه معتقد بفضيلت عرب بر ساير اقوام عالم نيست و با طلاق خاص عبارت از فرقه ايست كه دشمن جنس عرب است و اين قوم را پست ترين اقوام عالم ميشمارد ، و جنس عجم را بر عرب فضيلت ميدهد .
بنا بر اين لفظ شعوبیه را سه مورد استعمال است . يكي اهل تسويه كه همه طوائف امام را در داشتن محاسن و مساوی برابر و مساوی ميدانند چنانكه شرح آن گذشت . ديگر کسانی كه دشمن نژاد عرب و معتقد بتفضيل عجم بر عرب هستند . و ديگر مطلق کسانیكه بفضيلت عرب بر ساير اقوام معتقد نيستند ، و اين معنی جامع کلی دو مفهوم سابق است .
در عبارات ادبا و مورخان اين هر سه معنی كه گفتيم بنظر ميرسد .

در كتاب العقدا لفرید مینویسد « الشعوبیه و هم اهل التسويه » و در صحاح اللغه می نویسد « الشعوبیه فرقه لافضل العرب علی العجم » و در لسان العرب می نویسد « والشعوبی هو الذي يبغض شأن العرب ولا یری لهم فضلا علی غیرهم » - جاحظ و امثال او غالباً لفظ « شعوبیه » را بر دشمنان عرب اطلاق میکنند . لفظ شعوبی یا شعوبیه از حيث معنی اصلی لغوی مناسب با تسويه یا مطلق انكار فضيلت عرب است ، و ظاهر آنست كه چون پیدایش مذهب تسويه از حيث تاريخ مقدم بر تفضيل عجم و عداوت بر عرب بود ، لفظ شعوبیه هم در ابتدا بر همان فرقه تسويه اطلاق ميشد ، و بعد از آنكه فرقه ضد عرب تشكيل شد ، اين لفظ را بر کسانی اطلاق ميكردند كه ضد عرب و قائل بفضيلت عجم بودند ، و در اين معنی بطوری غلبه استعمال یافت كه موجب تبادل بذهن گردید ، و در مورد فرقه سوم اعنی دشمنان عرب و طرفداران تفضيل عجم بر عرب تقریباً حقيقت ثانوی پیدا كرد از همین جهت است كه ما خود حزب شعوبی را در مقابل حزب عربی و اهل تسويه قرار داده ايم با وجود اينكه بر اهل تسويه نيز اطلاق ميشده است .
بعبارت ديگر . احزابی كه مخالف با تفضيل عرب بودند بر اطلاق « شعوبی » یا « شعوبیه »

۱ - ابوالحسن مهيار بن مرزويه ديلمی ببعض روايات در سال ۴۲۸ هجری وفات یافت و در سال ۳۹۴ بدست سيدرضی برادر سيدمرتضى عام الهدی مسلمان شد . ديوان شعر مهيار در چند مجلد بطبع رسيده است .

خوانده میشدند ، نهایت اینکه دعوت شعوبیه در آغاز امر از تسویه و برابری همه ملل با یکدیگر شروع شد و چون این مقصود پیشرفت کرد بتدریج قدم بالاتر گذاردند ، و بتفصیل عجم و دشمنی با عرب گرائیدند و استعمال لفظ شعوبیه در شهرت و عموم تابع خود فرقه بود. در آن موقع که تبلیغات شعوبیه بصورت تسویه و بی سروصدا انجام میگرفت ، این لفظ هم بفرقه مساوات اطلاق میشد ۱ و چندان شهرت و اهمیت نداشت و هنگامی که دعوت علنی بصورت عداوت با جنس عرب و برتری دادن عجم بر تازی در آمده بود و طرف گیران این مسلك شور و غوغائی برپا کرده بودند ، لفظ شعوبیه هم بردشمنان عرب و طرفداران عجم اطلاق میشد و در همه جا اشتها داشت .

اشتقاق و وجه تسمیه شعوبیه : لفظ « شعوبیه » مانند « راوندیه » و « خرمیه » و « قدریه » و همانندهای آنها عبارت از فرقه خاص و تانیث کلمه بمناسبت فرقه و جماعت است و در مورد وصف بکنفر « شعوبی » گفته میشود ۲ .

کلمه « شعوبی » بصیغه جمع با یاء نسبت منسوب است بلفظ « شعوب » که در آیه وافی هدایه قرآن مجید آمده است ۳ « **یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا نشی وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا اکر مکم عندالله اتقیکم** » ۴ و خلاصه ترجمه اش این است که ای مردمان شمارا از یک نرینه و مادینه آفریده ایم ، و اینکه شما بملل و قبائل بخش شده اید برای شناسائی یکدیگر است نه برای تفاخر بنژاد و نسب ، همانا در پیشگاه خداوند هر که یرهیز کارتر بزرگوارتر است . ۵

نسبت بلفظ جمع برای این است که در حکم علم مكثر است نظیر لفظ « انصاری » و امثال آن « شعوب » از نظر لغوی جمع « شعب » بفتح شین معجمه است بمعنی قوم و مات ، و مفهوم این کلمه از الفاظ قبیله و طایفه و عشیره از حیث مفهوم لغوی وسیعتر و شمولش بیشتر است ، چه « شعب » مشتمل بر قبائل و « قبیله » شامل « عماره » و عماره مشتمل بر « بطون » است الخ . و مطابق گفتار « زبیر بن بکار » ترتیب طبقات بدین طریق است : شعب ، قبیله ، عماره ، بطن ، فخذ ، قصیله .

پس (قبیله) يك قسمت از «شعب» و (عماره) يك قسمت از قبیله و (بطن) قسمتی از عماره و (فخذ) شعبه ای از (بطن) و قصیله شعبه ای از (فخذ) میشود .

۱ - یعنی بر فرض استعمال و گرنه در تاریخ استعمال و شهرت لفظ شعوبی و شعوبیه سخنی است که بعد خواهد آمد .

۲ - یاء نسبت در (شعوبی) مفید معنی وحدت است - و صاحب لسان العرب احتمال می دهد که «شعوب» هم جمع شعوبی باشد نظیر (مجوسی) و (مجوس) .

۳ - در جزء ۲۶ «سورة الحجرات» .

۴ - رسم الخط این کلمه را در نوشته های عربی بدین صورت هم نویسند (اتقا کم)

۵ - در تفسیر امام فخر رازی میگوید مقصود از «ذکروا نشی» ممکن است پدر و مادر اولی بشر باشد که از آن بآدم و حوا تعبیر میکنند . یعنی همه شما را از یک پدر و مادر بوجود آورده ایم ، و ممکن است مقصود این باشد که هر کدام از افراد بشر پدر و مادری دارند و از نرینه و مادینه ای بوجود آمده اند و از این حیث تفاوتی در جنس بنی آدم نیست ، و چون غالباً اصل و نسب منشأ تفاخر بوده ، سلب این اعتبار مورد توجه قرار داده شده است ، و فائده قسمت شدن بشعوب و قبائل این نیست که بر یکدیگر مفاخرت

در این طبقه بندهم نوشته های ادبا و لغت نویسان با یکدیگر اختلاف دارد ۱ ولیکن آنچه غالب گفته اند اینستکه لفظ «شعب» بمعنی قبیله بزرگ و بتعبیر صحاح اللغة ابوالقبائل است که ریشه همه قبائل محسوب میشود و نسبت تمام قبیله ها بدان منتهی میگردد .

اما وجه تسمیه فرقه مخالف عرب به «شعوبیه» این است که در آغاز امر چنانکه پیش باز نمودیم بصورت مساوات میان همه ملل اظهار عقیدت کرده استدلال بهمان آیه «وجعلناکم شعوبا وقبائل» میکردند ، از این جهت آنها را «شعوبیه» گفتند .

بعضی میگویند که مراد از «شعوب» در آیه فوق همانا طوائف عجم و مقصود از «قبائل» طوائف عرب است ؟ و چون هواخواهان عجم در حقیقت هواخواه شعوب و مخالف قبائل عرب بودند ، بنام شعوبی و شعوبیه نامیده شدند .

این قتیبه میگوید بعضی عجمان لفظ شعوب را در آیه قرآن بطوائف عجم و قبائل رابطوائف عرب تفسیر کرده و میگویند تقدیم در ذکر دلیل فضیلت و تقدم در رتبت است و حال آنکه اولاً شعب اختصاص بعجم ندارد و بر هر قومی اطلاق میشود ، و ثانیاً تقدیم لفظ دلیل فضیلت نیست و گرنه بدلیل «یا معشر الجن والانس» جن را بر آدمی فضیلت بودی .

کنند یا درصدد طعن و سخریه بر یکدیگر باشند بلکه غرض تعاون و یاری کردن یا شناسائی یکدیگر می باشد . و علت تعبیر «خاقنا کم» و «جعلنا کم» این است که هر چه آدمیزاد دارد همه عاریت و دادۀ خداوند است و چیز عاریت را وسیله مفاخرت قرار دادن شایسته نیست ، و در اول بصیغه خالق و سپس بصیغه جعل گفت زیرا جعل شعوب و قبائل متفرع بر خالق و ایجاد می باشد ، و تعارف فائده این جعل است نه عات غائی خلقت (ج ۷ ص ۶۰۴-۶۰۷)

۱ - در تفسیر بیضاوی نیز همین طور طبقه بندی شده و مینویسد «الشعب الجمع العظیم المنتسبون الی اصل واحد وهو یجمع القبائل والقبیلة تجمع العماثر والعمارة تجمع البطون والبطن یجمع الافخاذ والخذ یجمع الفصائل فخریمة شعب و کنانة قبیلة وقریش عمارة و قصى بطن و هاشم فخذ وعباس فصیلة» ولی در تفسیر امام فخرالدین رازی طور دیگر است چه مینویسد «فان القبیلة تحتها شعوب و تحت الشعوب البطون و تحت البطون الافخاذ و تحت الافخاذ القبائل و تحت القبائل الاقارب» ج ۷ ص ۶۰۵ - در صحاح اللغة نیز طور دیگر طبقه بندی شده است چه مینویسد «حکی ابو عبید عن ابن الکلبی عن ایه الشعب اکثر من القبیلة ثم الفصیلة ثم العمارة ثم البطن ثم الفخذ» و در معنی شعب مینویسد قبیله بزرگ است که نسبت همه قبائل بدو می پیوندد . و در کتاب «السامی فی الاسامی» در باب نهم مینویسد «الشعب قبیلة بزرگ ، الحی والقبیلة کم از آن ، الفصیلة کم از قبیله ، العمارة کم از فصیله ، البطن کم از عمارة ، الفخذ کم از بطن» . صاحب مجمع البحرین هم مانند بیضاوی تقسیم طبقات کرده است .

۲ - قاضی بیضاوی در ذیل تفسیر آیه می نویسد «وقیل الشعوب بطون العجم والقبائل بطون العرب» - و فخر رازی مینویسد «وقال جعلنا کم شعوباً وقبائل وفیه و جهان احدهما جعلنا کم شعوباً متفرقة لایدری من یجمعکم کالعجم وقبائل یجمعکم واحد معلوم کالعرب و بنی اسرائیل و ثانیهما جعلنا کم شعوباً داخلین فی قبائل» الخ . - و مجمع البحرین مینویسد «قیل الشعوب من العجم کالقبائل من العرب» . - بعضی می گویند تفسیر (شعوب) بطوائف عجم ساختگی و موضوع خود عجمه است باین دلیل که درمآخذ صحیحه قدیم چیزی که صریح در این مراد باشد بدست نیامده است . - در تفسیر

خلاصه سخن اینکه . شعوبی منسوب بشعوب جمع شعب بمعنی قبیله بزرگ است ، و وجه تسمیه این است که در آغاز کار اساس استدلال این فرقه همان آیه شعوباً و قبائلاً بوده است .

استعمال لفظ شعوبیه در چه وقت شیوع یافته است؟ - پیش گفتیم که مسلک شعوبیه بمعنی اعم پیش از عهد بنی عباس یعنی قبل از تاریخ (۱۳۲) هجری پیدا شد . اما اینکه لفظ شعوبیه از چه تاریخ در مورد فرقه مخالف عرب استعمال شده است ، مدرک قطعی در این باب بدست نداریم . و ظن قوی این است که استعمال این لفظ بدین معنی که متبادر بذهن میشود در عصر عباسی اول یعنی میان سنوات ۱۳۲ و ۲۱۸ - یا ۱۳۲-۱۲۲۷ شایع شده است .

در این مورد دودلیل ظنی داریم :

اول اینکه نهضت ضد عرب در عهد اموی صورت مسلک حزبی بدانگونه که در عصر بنی عباس دیده میشود نداشت ، و هواخواهان این مسلک از بیم سطوت عرب در آن عهد کمتر جرئت خودنمایی داشتند ، و هر چه در راه پیشرفت مقصود خود میکردند کاملاً پنهان و سری بود . برخلاف عصر عباسی که کاملاً مقاصد خود را آشکار کردند ، و این نهضت صورت تحزب بخود گرفت .

بدیهی است تا بک عقیده بصورت مسلک عمومی یا امرام حزبی در نیاید نام مخصوصی بدانمی کند . دوم اینکه تا کنون جایی بنظر نرسیده است که در مورد نهضت ضد عرب در عهد اموی لفظ شعوبی یا شعوبیه استعمال شده باشد .

اما صاحب اغانی که «اسماعیل بن بسار» را شعوبی می خواند ، نه مقصود این است که اسماعیل که معاصر هشام بن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۵) بود در آن تاریخ بنام شعوبی خوانده می شد - بلکه مقصود تطبیق مسلک اسماعیل بن بسار است با عقیده مشهور زمان خود صاحب اغانی که در قرن چهارم هجری میزیست .

این خود نظیر آنست که سلمان فارسی را (صوفی) می خوانند، با اینکه لفظ صوفی بمعنی مشهور در عهد سلمان معمول نبوده است .

اما این روایت از «سروق» تابعی که در عهد اموی میزیست « ان رجم من الشعوب اسلام فكانت تؤخذ منه الجزية فامر عمر الا تؤخذ منه » یعنی مردی از «شعوب» اسلام آورد و عمر امر کرد که دیگر از وی جزیت نگیرند ، مقصود فرقه شعوبیه باصطلاح مخصوص نیست ، بلکه مراد مفهوم لغوی کلمه است .

صاحب لسان العرب احتمال میدهد که (شعوب) در روایت فوق جمع (شعوبی) باشد مانند مجوسی و مجوس و یهودی و یهود . و شعوبی را بمعنی اصطلاح مشهور میگیرد . و این اثیر شعوب را در این روایت بعجم تفسیر کرده است .

طبری اقوال و آراء بسیار از صحابه و تابعین در تفسیر آیه نقل شده و تمام آنها کرد این معنی میگردد که شعب نسبت دور و مفهومی اعم از قبیله است . و شاید علت اینکه غالب مفسرین متأخر هم این عقیده را با لفظ « قیل » نقل کرده اند همین باشد که مدرک قطعی در دست نداشته اند و بصیغه مجهول اشاره بضعف عقیده یا قائل یارای کرده اند (؟) - بهر حال دور نیست که یکی از وجوه تسمیه شعوبی همین تفسیر باشد اگرچه در اساسش تردید است .

۱ - این تردید نظر باین است که آخر عهد عباسی اول را انجام خلافت مامون یا ابواسحق

مقتضی حساب کنیم .

شاید تعبیر لسان العرب هم نظیر تعبیر صاب اغانی باشد در مورد اسماعیل بن یسار^۱ از جمله مؤیدات این دعوی که لفظ (شعوبیه) در عهد اموی بفرقه مخصوص ضد عرب گفته نمی شده این است که: اغلب اسامی فرق و مذاهبی که در اوائل عهد اموی وجود گرفتند بدون یاء نسبت است مانند: شیعه، معتزله، مرجئه، خوارج و امثال آنها - و با یاء نسبت معمور نیست جز در آخر این عهد و اوائل دوره بنی عباس مانند: جهمی، قدریه، راوندیه، خرمیه، شعوبیه، و نظائر آنها. مقصود از این جمله فقط تقریبی بود و گرنه بدیهی است که اینگونه مؤیدات را نمیتوان دلیل قطعی بلکه ظنی هم قلمداد کرد.

قدیمر بن کنانیه که در آن لفظ (شعوبیه) بمعنی فرقه مخصوص بکار برده شده است کتاب «اللبیان والتبیین» جاحظ (۱۶۰-۲۵۵) میباید.

از زمان جاحظ بعد، دیگر در نوشته های مورخین و ادبا اصطلاح شعوبیه بمعنی مخصوص کثرت استعمال دارد چنانکه در کتاب القصد الفرید و اغانی و بعض آثار ابن قتیبه دیده میشود. چنانکه پیش گفته شد نگارنده معتقد است که نهضت شعوبیه از قرن دوم هجری آغاز و دنباله این غوغا تا قرن ششم کشیده شده و از آن تاریخ بعد حزب شعوبی در سایر احزاب مذهبی و سیاسی مستهک گردیده است، و بعضی معتقدند که حتی سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی در (۶۵۶) بدست هولواکوخان و بتحریر بعضی علماء شیعه نیز یکی از مظاهر نهضت شعوبیه بوده است (۴).

(۱) - در کتاب ضحی الاسلام ص ۵۷ روایت مسروق و گفتار ابن الاثیر و صاحب لسان العرب را نقل کرده و بالاخره از خود اینگونه اظهار عقیدت میکند که مراد مسروق از (رجلا من الشعوب) مردی از ملل غیر عرب است. - بنابراین لفظ «شعوب» در طوائف غیر عرب استعمال شده است، با اینکه هم در صفحه قبل (ص ۵۶) مینویسد اینکه شعوب را در آیه بطوائف عجم و قبائل را بقبائل عرب تفسیر کرده اند بنظر ما ناصواب است، و دایل واضحش این است که عرب در هنگام نزول آیه چنین معنی نمی فهمید، و ظاهر این است که تفسیر شعوب بجم ساختگی خود عجمه های شعوبی باشد.

این دو گفتار ظاهراً با یکدیگر ناسازگار است: اگر عرب ارفظ «شعوب» ملل غیر عرب را نمی فهمید چگونه مسروق تابعی چنین روایتی از کرداد عمر برای عرب کرد و اگر این تفسیر ساخته عجمان است چگونه شما خود بدین معنی گردیده گفتید «والذی نراه الامسروق ارا ادا ان رجلا من الشعوب الاخری غیر العرب اسلم»؟

نگارنده احتمال میدهد که لفظ (شعوب) از حیث مفهوم لغوی شامل همه اقوام و ملل عالم از عرب و عجم است ولیکن جائی که در مقابل قبائل افتاد (مانند آیه) یا تخصیص بذکر یافت (مانند روایت مسروق) انصراف بقبائل غیر عرب پیدا میکند. و اگر در امثال روایت مذکور مراد اقوام غیر عرب نباشد قید «من الشعوب» فائده ای نخواهد داشت (۴). و نیز احتمال میدهد که معنی مذکور ابتدا باقرینه مفهوم میشده و بتدریج حکم (مجاز مشهور) را پیدا کرده است، و اگر معنی حقیقی (شعوب) طوائف عجم و معنی اصلی قبائل طرائف عرب بودی بایستی ضد شعوبی را «قبائلی» هم بنامند؛ با اینکه چنین اصطلاحی جائی بنظر نرسیده است. مانند آنچه تسمیه (شعوبی) برای اینکه استدلال با آیه (شعوباً و قبائل) میکردند نیستیم. چه این معنی مسلم است - اینجا با مفهوم لغوی (شعوب) کار داریم.

۲ - بطوریکه سابق نوشتیم زمخشری فخر خوارزم (ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی ۶۷-۴۳۸) از کسانی است که تعصب عربی دارد و خداوند را ستایش میکند که وی را دارای

پاره‌ای از سخنان شعوبیه

پرواضح است وقتی دو مسلک برضد یکدیگر وجود گرفت و پیروان هر طریقه با ارباب طریقه دیگر بنای مخالفت گذاردند و کار ازدائرهٔ علما و خواص بیرون آمد و بغوغای عوام هم سرایت کرد هر نوع سخنی زشت و زیبا و صواب و ناصواب در میان هر دو طرف مخالف آغاز و گاهی استدلال‌های نابجا و خنده آور دیده می‌شود .

در داستان شعوبیه این معنی که گفتیم بسرحد کمال رسید و در میان دلائل هر حزب گاهی چیزها دیده می‌شود که منشاء آنها جز منطق ناصواب عوام نخواهد بود . نقل تمام سخنان فرقه های مخالف مستازم طول و تفصیلی است که عجاله مجال و موقع مناسبی ندارد این است که نگارنده در هر جا بر عایت جانب اختصار کوشیده ، و در شرح دلائل شعوبیه بنقل پاره‌ای که بیشتر مورد توجه خود آنها بوده اکتفا کرده است :

دلائل شعوبیه بعضی مثبت یعنی مستقیماً برای اثبات فضیلت عجم بر عرب و پاره‌ای نافی یعنی در مقام نقض و جواب ادلهٔ مخالفان است بطوریکه ذیلا شرح میدهم :

۱ - دعوت شعوبیه در آغاز کار متکی بتعلیمات دین اسلام بود و میگفتند : دین مبین اسلام هیچ ملتی را بر ملت دیگر ذاتاً فضیلت نهاده و مایهٔ فضیلت و کرامت را تنها تقوی و پرهیزکاری شمرده

تعصب عربی و بیزار از شعوبیه ساخته است - در مقدمهٔ کتاب مفصل که نسخهٔ خطی آن مورخ شهر ربیع الاخر سال ثلاث و ستین و سبعماء، نزد نگارنده موجود است مینویسد « **الله احمد علی ان جعلنی من علماء العربیة و جبلنی علی الغضب للعرب و العصبیة و ابی لی ان انفر دعن صمیم انصارهم و امتاز و انضوی الی لصف الشعوبیة و اجناز و عصمنی من مذہبهم الذی لم یجد علیهم الا الرشق بالسنة اللاعین و المشق بالسنة الطاعین** » و در کتاب ابضاح این حاجب که شرح مفصل زمخشری است و نسخهٔ کهنهٔ خطی از آن چند روز پیش بر سبیل امانت بدست نگارنده افتاد در تفسیر لفظ شعوبیه مینویسد « **قوم متعصبون علی العرب مفضلون علیهم العجم ۰۰۰ منهم معمر بن المثنی و له کتاب فی مثالب العرب** » سپس مینویسد یک نفر از شعوبیه در قصیده‌ای که بملح صاحب بن عباد ساخته بود گفت :

غنینا بالطول عن الطول
فلمست تبارک ایوان کسری
وعن عیس عذافرة ذمول
لتوضح اول حومل فال دخول الخ

(شش بیت از این قصیده را نقل کرده است) - صاحب بن عباد چون بشنید گفت بس کن و روی بدیم الزمان کرد و گفت جوابش بر کوی - بدیم ان زمان بارتجال گفت :

اراک علی شفا خطر مهول
طلبت علی مکارنا دلیلا
السنا الضارین جزی علیکم
متی فرع المنابر فارسی
متی علقت وانت بهاز عیم
فخرت بملامضتیک فخرأ
فخرت بان ما کولا و لسا
بما اودعت راسک من فضول
متی احتاج النهار الی دلیل
فان الجزی اقعده بالذلیل
متی عرف الاغر من الجحول
اکف الفرس اعرف الخیول
علی قحطان والیت الاصل
وذلك فخر ربات الجحول

است «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» - بلکه صریحاً میگوید اعراب از هر قوم در کفر و نفاق شدیدترند چه در قرآن مجید میفرماید «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً و اجدرا الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله» و در جای دیگر این قوم را بنفاتی و دروغ وصف کرده و فرموده است «قالت الاعراب آما قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم» یعنی در ظاهر اظهار ایمان میکنند ولی ایمان در دلهای آنان جایگیر نشده است.

آئین اسلام ثواب و عقاب را بر روی کردار اساس نهاده، نه بر نژاد و طایفه و فرموده است که بنده حقیر درم خرید اگر مؤمن باشد نزد خداوند عالم مقامش در اعلیٰ عیین، و خواجه بزرگ بر مال و مکتب و دارای اصل و نسب و خانواده شریف اگر کافر باشد جای او در اسفل سافلین است.

تعلیمات اسلام همه بر اساس عدل و برضد خودخواهی عرب بود - و شعوبیها هم این معنی را در آغاز کار بزرگترین حربه خود در مقابل جنس عرب قرار دادند و در ابتدا باهمین سلاح برای برقرار ساختن مساوات میان طوائف و ملل عالم کار کردند، و چون این مقصود پیشرفت حاصل کرد بتدریج قدم بالاتر گذارده عرب را حقیرترین مال عالم شمردند و باهمه چیز این جنس دشمنی ورزیدند.

۲ - شعوبیه میگفتند: اقوام و ملل عالم هر کدام بداشتن صفت یا هنری ممتازند که مایه مباهات و مفاخرت آنها شمرده میشود چنانکه - رومان بدوات و بسط و عظمت ملک مینازند، هندیها بداشتن طب و حکمت مینالند، مردم چینی بهنرمندی و داشتن صنایع و فنون مستظرفه فخر میکنند، و همچنین هر قومی را مایه مفاخرتی است. اما قوم عرب بهیچ چیز ممتاز نیست، وحشی بیابان گردی است که در زمین بی آب و علف زندگی کرده. و در عهد جاهلی فرزندان خود را از فقر و تنگدستی میکشته است - اگر اعیاناً بکسی احسانی کند یا ستمدیده‌ای را بفریادرسد همه جارا از نظم و نتر بر میکند و دائم افتخار مینماید که فلان احسان را کردم یا فلان بیچاره را دستگیری نمودم!

۳ - شعوبیه میگفتند: جنس عرب را چه حد این است که بر ملل عالم فخر کنند؟ مردم بادیه نشین بی هنر و دانشی که نه از علم بهره دارد و نه از صنعت، نه از تمدن آگاهی دارد نه از انسانیت کجارسد که خویشترا افضل اقوام و ملل عالم بشمارد!

اگر فخر بملک و دولت باشد، فراغه و عمالقه و اکاسره و قیاسره را مفاخرت سزد نه قوم بیدولت عرب را - اگر وسعت ملک را باید مایه مفاخرت شمرد، بالاترین فخرها درخور اسکندر است که بعقیده خود عرب خاور و باختر را بگرفت و «بلغ مطلع الشمس و مغربها» و نیز این فخر نصیب سالمیان خواهد بود که بگفتار خود عرب ملک او را هیچکس در عالم شایسته نخواهد بود چه در دعا خواست که «هب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی».

آیا عرب بوجود انبیا میباید؟ - آنهمه پیغمبران که در عالم آمدند جز از نژاد عرب بودند و تنها چهل نفر هود، صالح، اسمعیل، محمد و از قوم عرب برخاستند و بس.

اگر علم و صنعت را با بدسر مایه فضیلت و مفاخرت دانست، قوم عرب از هر ملتی نادان تر و بی هنر تر است اگر عرب بشعر و خطابه و بلاغت مینازد، اینها اختصاص بعرب ندارد - چه ملت یونان و روم هم شعر موزون مصفی دارد، و ایران و روم و یونان هم در خطابه و بلاغت سحر آفرین است - بالجمله قوم عرب هیچ مایه مفاخرت و مزیت بر سایر اقوام بنی آدم ندارد، و مفاخری که سایر ملل دارند درین جنس موجود نیست.

۴ -- نیز شعوبیه گویند: عربان بچند چیز می نازند از جمله - یکی آنکه وفا و کرم دارند، دیگر آنکه انساب خود را حفظ می کنند، و دیگر آنکه آئین پاک اسلام در میان آن ها ظاهر گردیده است.

اما کرم و وفاداری: کردارشان در این باب کمتر از گفتار است، کردارشان خردواندک گفتارشان فراوان و بسیار است، باحسانی خرد و وفائی اندک بی اندازه خود را میستایند و آنرا بس بزرگ قلمداد می نمایند و این خود یکی از دلائل دنائت طبع و فرومایگی است.

اما حفظ انساب - شگفتا که عرب را حسب و نسبی سالم باشد، در عهد جاهلیت مقید بازواج نبود و احیانا يك زن میان چند مرد مشترك بود، در جنگها زنان را اسیر میکردند و زنی که نژاد و نسبش معلوم نبود بدست چند نفر عرب می افتاد، آیا فرزندی که از چنین زنی بوجود می آمد نسبی صحیح داشت! چگونه چنین فرزند پدر و مادر معلوم داشت تا اصل و نسبش را نگاهدارند!

امادین اسلام: آئین عمومی است و اختصاص بعرب تنها ندارد، همه مردم از هر ملت و طائفه از نعمت پیروی این دین بهره مندند، و انگهی دین اسلام خود از دشمنان تعصب جاهلی عرب است، پیغمبر اسلام صلوات الله علیه پیوسته با نهضت های جاهلانۀ عرب در جنگ بود و تنها مقیاس بزرگواری و شرافت را تقوی و دیندار قرار داد نه چیز دیگر.

شعوبیه مدعی بودند که ما بیشتر از عرب از نعمت اسلام برخوردار و از اسرار و رموز این آئین آگاه و خیردار هستیم، پس عرب را نسزد که بواسطه دین اسلام بر ما فخر کند و خوبشترن را بر ما فضیلت دهد.

رد شعوبیه نقل از کتاب العرب ابن قتیبه^۱

نگارنده این سطور در خاطر داشت که تمام کتاب العرب ابن قتیبه دینوری را تا آنجا که در دست داریم ترجمه کند و در پایان این فصل جای دهد تا خوانندگان بیشتر بنوع سخنان شعوبیه و مخالفان آنها پی ببرند، ولی تنگی صفحات مجله مجال این کار را ندارد - باوجود این شیرینی و دلکشی پارهای از مطالب نگذاشت که از گزارش همه آنها صرف نظر کند، این است که عمده مطالب را گرفته نه ترجمه زیر لفظ بلکه با نهایت تلخیص و اختصار در اینجا نقل کرد، در ضمن این مطالب بعضی دقایق تاریخی راجع بآداب قدیم ایرانیان معلوم می شود که در خور اهمیت می باشد و کمتر کسی بدانها توجه یافته است.

این قتیبه میگوید: من در میان شعوبیه کسی را متعصب تر از اوساط و اراذل مردمان ندیدم، این دسته از مردم با عرب سخت دشمنی می ورزند، اما اشراف و بزرگان و دانایان عجم و مردمان دین دار که به حقایق امور آگاهی دارند کرد این گونه تعصبها نمی گردند و بد و خوب هر طائفه را می دانند.

۱ - ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری صاحب کتاب عیون الاخبار و مؤلفات دیگر معروف به (ابن قتیبه) از علمای مشهور قرن سوم هجری اصلا ایرانی و از مخالفان معروف شعوبیه بوده است. تولدش سال ۲۱۳ و وفاتش ۲۷۴ هجری است. بقیه در صفحه ۱۲۹۴

شعوبیه

(بقیه از صفحه ۱۲۶۴)

میگوید: ابو عبیده معربن منی ۱ از همه کس بزرگتر متالب عرب حریص تر است، و چگونگی احوال و اصل و نسب او را با اینکه نهمین کس مشهور است من خوش ندارم که یاد آور شوم و مطاعن او را جاوید بگذارم چه وی اتفاقاً از ارباب علم و دانش است و اقوال او را در معانی قرآن حجت می شمارند.

شگفتا هر که را از عجم می بینی افتخار بتاج و تخت کسری و جاه و جلال پرویز می کند و خود را منتسب بآنان می شمارد! آیا عجمان همگی از اولاد پرویزند، اینها همه شاهزاده اند، چه شد که همگی شاهزاده و از نسل مرزبه و اساوره شدند؟ - اگر اینها همه شاهزاده بزرگوارند پس اوساط و اراذل عجم کجا رفته اند!

این قتیبه میگوید: مثل افتخار اینگونه مردم بتاج و تخت پادشاهان درست مثل آنکسی است که دیدند در مسابقه اسب دوانی بسیار می خندید و شادی میکرد و بخود می بالید، از وی پرسیدند ای سبی که در مسابقه پیش افتاده از آن تست؟ گفت نی، اما لگامش از آن من است. یا همچنانکه مسعودی گوید اعرابی باید در من اظهار بیوستگی میکرد، از وی سب پرسیدم، گفت وی میخواست ستودی از من بخرد، گفتم خرید یا نه؟ گفت نخرد، گفتم عجب! اگر خرید بودی با وی خویشاوندی نزدیک یافتی! همو گوید: عجمان همگی از نسل انوشیروان و پرویز نیستند، و انگهی آندولت از دست برفت، بدولت گذشته بالیدن درست باستخوان یوسینه بازش کردن است. - کسی که افتخار میکند بدینکه من از مردم عجم هستم و انوشیروان هم عجم بوده است! کسی که بگوید من از جنس آدمی هستم و انوشیروان هم از بنی آدم بوده را بر است.

این قتیبه میگوید: از جمله دلائل شعوبیه این است که عجم از نسل اسحق بن ابراهیم و عرب از نسل اسمعیل بن ابراهیمند - و مادر اسحق یعنی (ساره) آزاد ولی مادر اسمعیل (هاجر) بنده بود. یکی از شعرای شعوبیه گوید:

ولاخباء ولاعک وهمدان

لکننا لبنی الاحرار اوطن

فما بهامن بنی اللخناء انسان

فی بلده لم تصل عکلبها طبا

ولا لجرم ولا بهراء من وطن

ارض تبنی بها کسری مناسکه

مقصودش از « بنی الاحرار » یعنی نژاد آزادگان عجم است، و از « بنی اللخناء » یعنی کنیز

زادگان مقصود قوم عرب است.

اولا لفظ (لخناء) بر هر کنیزی گفته نمیشود بلکه مخصوص است بکنیزکان خدمتکار که شتر می چرانند و گاو می دوشند و میوه فراهم می کنند و با جمله کارهای یست را مباشرت دارند و (لخناء) بدین جهت بدانها گفته میشود که بوی ناخوشی از آنان شنیده میشود از ماده (لخن السقاء) یعنی بوی ناخوشی گرفت. و اگر چنین بودی که هر زن غیر آزاد را (لخناء) خوانندی بایستی همه فرزندان

۱ - ابو عبیده معربن منی (۱۱۰ - ۲۰۹) از عامای فارسی نژاد مشهور قرن دوم

هجری است، باصمعی مناظره و مناقشه داشت. از طرفداران معروف شعوبیه بود و در متالب عرب

کتابها پرداخت، در سال ۱۸۸ او را فضل بن ربیع از بصره بیغداد آورد و در دربار خلافت اهمیت

و احترام بسزا یافت.

اماء را ابن اللخناء گفتندی و نه چنین است . حاشا که امثال علی بن الحسین بن علی ؑ و قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق ، و سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب را (بنی اللخناء) بخوانند .
 سهل بن محمد گوید مردم مدینه گرفتار آمدند و لدرا ناخوش میداشتند تا آنگاه که سه کس یعنی علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبدالله در میان آنها پیدا شدند ، از آن پس به گرفتن کنیز کان راغب گشتند .
 تانیا بتفصیلی که در تواریخ قدیمه ثبت شده است نژاد مردم فارس ، و نبطی ها باسحق بن ابراهیم نمی پیوندند ، و عرب با نفاق مورخین و علمای نسابه از نسل اسماعیل بن ابراهیم است و از این رهگذر بر فارسین فضیلت دارد .

این قتیبه باز بعض سخنان شعوبیه را نقل میکند و جواب میدهد .

میگوید : عجب است که عجمان برای اثبات فضیلت خود ببعض دلائل متوسل می شوند که بنیان آنها سست و نادرست است ، مثلا فخر میکنند که از اولاد آدم اند . گوئی عرب از نسل آدم و حوا نیست ! - همچنین می گویند همه یغمان از عجم بودند مگر چهار کس (هود ، صالح ، شعیب و محمد) - این دلیل هم بر ادعای باطلی بنیان شده است . - نیز فخر می کنند که موسی و عیسی و زکریا و یحیی و امثال آنان از انبیای بنی اسرائیل از جنس ما بوده است . - باینکه میان قوم فارس و بنی اسرائیل قرابتی نیست . - عرب را از انتساب بدان انبیاء بی نصیب می شمارند ، باینکه عرب نسبت بنی اسرائیل آموزاده اند زیرا عرب از نسل (اسماعیل بن ابراهیم) و بنی اسرائیل از نسل (یعقوب بن اسحق ابراهیم) هستند ، و اینکه خداوند میفرماید « ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین » مقصود از (آل ابراهیم) دودمان اسماعیل و اسحق میباشد ، و این خود یکی از مفاخر عرب است که باینی اسرائیل از یک دودمان است ؟ .

ابن قتیبه میگوید : داشتن نژاد عجمی موجب این نیست که با جهال و سفله ناس همدستان شوم ، باید هر جا حقیقت را رعایت کرد و کرد تعصبات جاهلانه نگردید ، مینویسد : « وعدل القول فی الشرف ان الناس لاب و ام خلقوا من تراب و اعیدوا الی التراب » الخ . خلاصه اش اینکه مردم همگی

۱ - ابن قتیبه در باب نژادهای مردمان عالم شرح مبسوطی موافق عقاید قدما مینویسد و یکجا میگوید :

نوح را چهار پسر بود بنامهای سام ، حام ، یافت ، یام . اما یام همانستکه متابعت پدر نکرد و در طوفان هلاک شد و آیه قرآن « **یا بنی اربک معنا ولا تکن من الکافرین** » راجع باوست اما حام پدر او را نفرین کرد که همواره خدمتگزار برادرانش باشد ، و ریشه نسب مردم نوبه و سودان و سند و قبط بدو منتهی میشود . - اما یافت که پدر او را بکثرت اولاد دعا کرد سرسلسله صقلا بیان و ترک و یاجوج و ماجوج است . - اما سام اصل و ریشه نژاد اشراف مردم عالم است ، و ریشه نسب عمالقه و جباریه و فرعانه مصر و ملوک فارس بدو می پیوندند و نسب انبیاء بعد از نوح نیز منتهی بهمین سام میگردد ، پس عرب و فارس در اصل و ریشه نژاد برابرند و عرب بر ایرانیان بدین فضیلت ممتاز است که از اولاد اسماعیل بن ابراهیم میباشد و بحضرت خلیل الله نزدیکتر از فارسین است (ص ۲۷۶) .

۲ - در باره انتساب عرب بدودمان اسرائیل بعضی اعتراضات شعوبیه را نقل کرده جواب داده است چون فائده تاریخی چندان نداشت از شرح آنها خودداری شد .

از يك پدر و مادرند و از خاک آفریده شده و بخاك بر ميگردند ، و هيچ ملتی را بر ملت ديگری برتری نیست جز بفضل و دانش .

سیس شرحی عالمانه مینویسد که طوائف و امم عالم هر کدام طبعاً بچیزی راغب و بخصیصه‌ای ممتازند، و هر ملت دارای خوبیها و بدیهاست و کز دارو هنر یستندیده هر کجا باشد قابل ستایش و امور ناپسندیده هر کجا باشد درخور نکوهش است خواه در عرب و خواه در عجم .
مثلاً امثال ابن جعيل تغلبی ، کذاب حرمازی ، حطیئه ، قحیف ، و نظایر آنها از شعرای عرب را که زبان بهجو این و آن آلوده و حتی پدر و مادر خود را هجو گفته‌اند ۱ نباید جزو مردم شریف و بزرگوار دانست .
اعرابی گرسنه بدروزگاری که بمصر آمد و کار و بارش خوب شد و باز آرزوی ابا گرسنگی را کرد و گفت :

اقول بالمصر لماساء نی شیعی
الا سبیل الی ارض بها جوع

و امثال اینگونه اشخاص همگی یست فطرت و فرومایه‌اند .

یس نمی‌توان همه کس را از نژاد عرب خوب و شریف دانست ، چنانکه در میان فارسیان نیز بدو خوب فراوان است .

کسی که بوی گیاههای ناخوش را بر بوی کلهها و ریاحین برتری می دهد ، ناخوش طبع است، آنکه در روزگار خوش آرزوی دوران بدبختی می کند، سرشت یست دارد گواز نژاد عرب باش .
ابن قتیبه يك قسمت از فضائل عرب را بر می شمارد از قبیل حمایت بیچارگان و پناه دادن زینهار و مهمان نوازی و امثال آنها و میگوید خوی عرب مهمان نوازی را دوست میدارد و داشتن این سبیه را سرمایه بزرگوازی می شمارد .

عبدالملك بن مروان می گفت : خوش ندارم که فرزند هیچيك از مردم عرب باشم مگر «عروقه بن ورد» که گفت :

وانی امرؤ عافی انابی شرکه
وانت امرؤ عافی اناءك واحد الخ

این نبود مگر بواسطه اینکه خوی مهمان نوازی را درست میداشت .

ایرانیان قدیم بادست غذا نمی خوردند

یکی از فوائد تاریخی که از نقل مطالب کتاب العرب ابن قتیبه منظور نگارنده بوده همین است که ضمناً بعض آداب غذا خوردن ایرانیان قدیم را یاد آور شویم :
ابن قتیبه می گوید از جمله مطاعنی که عجمان در حق عرب می شمارند این است که گویند: عرب را آداب ناپسندی است که عجمان ندارند از قبیل اینکه :

- ۱ - عربها موش و مار و سوسمار و خون و کثافت و گوشت ناپخته میخورند .
- ۲ - خود را بدروغ بهممان نوازی شهرت می دهند زیرا امثال (حطیئه) و (مزد) و

- ۱ - ابن قتیبه بعض اشعار هجائیة آنها را نقل کرده است (رسائل البلاغ ص ۲۸۰)
- ۲ - در رسائل البلاغ ص ۲۸۳ دو بیت دیگر دنباله این شعر ضبط کرده است - برای بعض روایات دیگر در این باب هم رجوع شود بهمان مجموعه در ضمن رساله (کتاب العرب)

(حمیدالارقط) را از شعرای عرب می‌شناسیم که مهمانی را بد شمرده و هجوم‌همان کرده و در اشعار خود وصف شرم و گرم شکمی و پرخواری و پلید خواری را نموده‌اند .
حظیته میگوید :

اعدوت للضیفان کلباً ضاریا عندی و فضل هراوة من ارزن
و معاذرا کذبا و وجها باسرا و تشکیما عض الزمان الالزن
و دیگری گوید « فقلت لبطنی ابشر الیوم انه » الخ - و دیگری در هجو مهمانان گوید « کان
اظفاره م فیها سکا کین »^۱

۳ - عربها بادست غذا میخورند که در آداب غذا خوردن نامطوبوع است .

ایرانیان با این آداب افتخار می‌کردند که مابا کارد و چنگال غذا می‌خوریم و دست را
آلوده این غذاها نمیکنیم .

ابن قتیبه در جواب میگوید :

اما امثال (حظیته) و (مزرد) و (حمید ارقط) برخی فقیر و تهی دست و بعضی ثمیم و
فرومایه بودند ، و گفتار آنها را عرب هم نمی‌پسندد و این گونه اشخاص را بدترین مردمان می‌شمارد -
بدیهی است که در هر قبیله و هر مرات خوب و بد ، فرومایه و بزرگوار وجود دارد ، و از وجود چند نفر
یست طبع سبک مایه نمی‌توان بکلمات را نتکین کرد .

چرا امثال (کعب بن مامه) را نمی‌پسندید که نصیب آب خود را برفیقش داد و خود از تشنگی
بمرد - چرا امثال (حاتم طائی) و (عدی) و (معن بن زائده) را نمی‌گوئید که در وجود و سخا ضرب المثل شده‌اند!

۱ - برای بقیه اشعار رجوع شود بصفحة ۲۸۴ بعد از رسائل البلاغ در رسالة ابن قتیبه .

۲ - ابن قتیبه یکجا مینویسد « اما اکهم بالیاریحین والسکین » - و در جای دیگر مینویسد
« و یفخر علیهم باطعمة العجم و حواثها و آدابها علی الطعام و اکلها بالیاریحین والسکین » (کذا) -
لفظ (یاریحین و سکین) را مکرر آورده و جزو آداب ایرانیان (عجم) این معنی را شمرده است
که بادست غذا نمی‌خورند بلکه با (یاریحین و سکین) می‌خورند - لفظ (سکین) بمعنی کارد معاوم
است - اما لفظ (یاریحین) که در ردیف کارد حتما جزو دست افزار های غذا خوردن ایرانیان نظیر
قاشق و چنگال بوده است جایی بنظر نگارنده نرسید ، و از اینرو با احتمال و گمان حدس میزند که شاید
اصل (یاریحین) بیاء موحده ذرائل و جیم در چهارم باشد که در اصل (یاره جین) یا (یرجین) بوده
است بمعنی چنگال غذاخوری (؟) - از خوانندگان متمنی است هر گاه باصل و محل ضبط این کلمه
آگاهی دارند این بنده راهم مستفیض سازند ، چه از کشف این لغت هم یک کلمه فارسی قدیم زنده
میشود و هم یکی از آداب قدیم ایرانیان خوب واضح میگردد .

در این که ایرانیان قدیم نان را با کارد می‌بریده و غذا با دست نمی‌خورند ما خدمتبر در دست داریم .

در کتاب (الاطعمه و الاشربه) در سؤالات اخباری نقل میکند در باب بریدن نان با کارد و
از روایات صریحا معلوم می‌شود که این کار از آداب ایرانیان بوده است - از جمله می‌نویسد «محمد بن
یعقوب عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابی الحسن الرضا (ع) لا تقطعوا الخبز بالسکین
ولکن اکسروه بالید خالفوا العجم » و بعضی روایات دیگر این باب نیز عبارت « خالفوا العجم » دارد .

اما خورا کهای بدو آشامیدنی های نامطبوع ، اغلب مخصوص فقرا و بیچارگان و اشخاصی است که کاملاً تهی دست و بی نوایند خاصه در مواقع قحط و غلای سخت - اما توانگران عرب و همچنین بی چیزان جز در گاه اضطرار پلید خواری نمی کنند .

آری اگر عرب جز در مواقع ناچاری این گونه غذاها را انتخاب می کرد چنانکه عجمان در غیر ضرورت هم گوشت گرگ را بر مرغ ترجیح میدهند، این عیب جوئی درست بود ولی هرگز چنین نیست. بالجمله خوردن مار و موش و سوسمار و امثال آنها و آشامیدن (فظ) و (مجدوح) و نظائر آنها ، در عرب اختصاص بفقرا و مساکین دارد آن هم در مواقع سخت و ضرورت نه در حال اختیار از جمله غذاهای معروف عرب عبارت است از : مضیره ، هریسه ، عصبده ، شیفه ، ربیکه ، خزیره ، لفیته ، که در مواقع فراخ دستی و رفاه نعمت می خوردند و نظائر آنها بسیار دارند که عموماً غذا های لذیذ و مطبوع و دلیل بر تنوع و حسن سلیقه است . و گاهی در انتخاب غذا بجای دیر بسند می شوند که از خوردن مزکله و دنبه کوسفند اجتناب می کنند و در مقام نکوهش می گویند « ولا یتقی المخ الذی فی الجماجم » . و شاعری از یکی از قبائل عرب که خوردن دنبه کوسفند را ناخوش دارند می گویند:

وللموت خیر من زیارة باخل
بالاحظ اطراف الا کیل علی عمد

اما پر خواری و گرم شکمی: نسبت بیجائی است برب زیرا می بینیم که غالباً از کم خوردن وصف میکنند و شره و آرز و گرم شکمی را عیب می شمارند و در مقام مذمت می گویند « وبا کل التمر ولا یلقى الذوی » - (اعشی باهله) گویند:

تکفیه حزة فلذان الم بها
من الشواء و یروی شربة الغمر

اما غذای ناپخته خوردن: مخصوص است بسفرهای جنگی چه در اینگونه مواقع در بند غذای یخته و لذیذ نیستند و همه همت آنها مصروف بفتح و غلبه بردشمن است . اما خوردن لقاطه و بس مانده غذا که از مطاعن عرب شمرده میشود: در واقع جزو فضائل عرب است زیرا بنعمت خداوند بی احترامی نمیکند و نعم الهی را بزرک می شمارند . این قتیبه می گویند عجب دارم از کسانی که دعوی مسلمانی دارند و بزرک داشت نعمت خداوند را جزو عیوب و مثالب می انگارند .

این قتیبه می گویند اما اینکه عجمان با کار دو جنگال غذا می خوردند و آنرا جزو آداب خوب و مفاخر خویش

۱ - الفظ ماء الکرش یتعصر و یشرّب فی المقاوز - و (المجدوح) دم الفصید کانوا

یستعملونه فی الجذب (قاموس) .

۲ - اغلب اسامی غذاهای عرب بصیغه (فعیله) بفتح اول است مانند حریقه ، عذیره ،

صحیره ، فریقه ، رعیده ، رهیه ، ولیقه ، رعیفه ، بکیله ، عبیته ، نخسه الخ رجوع شود بکتابهای

فقه اللغه تعالی و امالی قالی و المزهر سیوطی . (مضیره) غذائی است که با شیر می یزند ، (هریسه)

بمعنی گندم باست ، (عصبده) از غذا های معروف عرب است که از گوشت و گندم و روغن یخته

میشود و تعالی در باب این غذا شرحی در فقه اللغه نوشته است ، (وشیقه) گوشت پاره های قندید که در

سفرها می برند ، (ربیکه) را با خرما و گندم می یزند ، (خزیره) نظیر عصبده بدون گوشت است ، (لفیته) از جنس عصبده غلیظ است .

برمی شمارند: خودستانی ناموردی است، زیرا بدست غذا خوردن لذت دیگر داد و افزاری که در غذا خوردن عجمان بکار می رود هم مفسد غذاست و هم از لذت و خوش گواری آن می‌کاهد. دست برای تناول غذاست، و این گونه ناخوشی طبیعی و دیر پسندی‌ها جز وهم نابخاست، کدام غذا و نانی پخته می‌شود که دست طب‌باخ و نانوا بدان نرسیده باشد، پس اصلاً باید از خوردن غذایی که دست در کارش بوده اجتناب کنند!

این قتیبه پس از اینکه پاره‌ای از سخنان شعوبیه را رد می‌کند بعضی فضائل عرب را می‌شمارد و بر کسانی که منکر آن فضائل شده‌اند خرده می‌گیرد.

میگوید: از جمله فضائل عرب (شجاعت) است، و در این معنی بسط مقال می‌دهد و مینویسد: عرب جاهلی از همه ملل عالم شجاعت و باحمیت تر بود - ایرانیان به (اساوره) و (مرازبه) ۱ مینازند، ما منکر بزرگواری آنان نیستیم ولی اگر درست انصاف دهیم می‌بینیم که عرب با آنها تفاوت نمایان دارد. - ایرانیان دارای دولت و سلطنت و مال و مکننت فراوان بودند، و وسائل از هر حیث برای آنها آماده بود. - اما قوم عرب مردمی پراکنده و بی‌نظام و فقیر و بی‌نوا بودند، اسلحه جنگشان عبارت بود از شمشیرها و نیزه‌های از کار افتاده و اغلب بر اسبهای برهنه یا با زین پیوسته بدون رکاب برمی‌نشستند و کارزار می‌بیوستند - با وجود اینها بر اقوام قوی‌تر نچه دست یافتند و ایرانیان را مغلوب ساختند! عربان در حرب اغلب با شمشیر و نیزه کار می‌کردند و ایرانیان با تیر و کمان، بدیهی است که در بیکار با شمشیر و نیزه بیشتر از تیر و کمان روح شجاعت و بی‌باکی در بااست است. عرب در عهد جاهلی و همچنین بعد از اسلام شجاعان بسیار داشت از آنجمله در جاهلیت عتیبه بن حارث، بسطام بن قیس، بجیر، عفاف، عامر بن طفیل و عمرو بشجاعت معروفند - و بعد از اسلام امثال، علی، طلحه زبیر، عبدالله بن حازم، عباد بن حصین، قطربن فجاءه و شیب بسیار بودند که کارهای بزرگ از آنان مشهور است - و هر کدام از این شجاعان عرب بالاتر از هر یک از اساوره عجم بوده‌اند! این قتیبه میگوید: یکی از مختصات قوم عرب مشق پیاده دویدن است - و جمعی در عرب بنام «رجلیون» ۲ معروفند مانند (منتشر بن وهب باهلی)، و (سایک بن عمیر)، و (اوفی بن مطر مازنی) که در تک بیای آهو می‌رسیدند و شاخهای آنرا می‌گرفتند.

میگوید: در کتب ایرانیان خواندم که بهرام گور در آغوش پادشاه عرب در بادیه می‌زیست و پس از وفات پدرش چون شنید که ایرانیان میخواهند دیگری را پادشاهی بر گیرند به عرب متوسل شد و بحمايت آنها پادشاهی خود را بر ایرانیان مقرر ساخت.

۱- اساوره جمع (اسوار) است که قاموس می‌نویسد «الاسوار بالضم و الکسر قائد الفرس و الجید الرمی بالهام و الثابت علی ظهر الفرس جمعه اساوره و اساور» و این لفظ را عربان از (سوار) فارسی و بقول بعضی از (اسب سوار) گرفته‌اند - (مرازبه) جمع تازی (مرزبان) فارسی است - و در شفاء الغلیل مینویسد «مرزبان بضم الزای رئیس الفرس جمع مرزبه و مرزب . . و المرزبه مصدره کالدهقنه و معناه حافظ الحدود ای التتور»

۲- الرجلیون قوم کانوا یدون علی ارجلهم، الواحد رجلی و هم سلیک المقاب و المنتشر بن وهب - الباهلی و اوفی بن مطر المازنی (قاموس)

و نیز مینویسد: کسری سیاه بچنگ بنی شیبان کشید و در واقعه (ذی قار) بنی شیبان بر اساوره فارس چیره گشتند و ایرانیان را منهزم ساختند .

از جمله چیزها که میرساند عرب در عصر جاهلی هم دارای طبع بلند و کبربائی بوده است که خسرو و ریز دختر نعمان بن منذر را برای خود خواستگاری کرد و نعمان زیر این بار نرفت و از این جهت پیوسته گریزان بود تا وقتی که پرویز بروی دست یافت و او را بکشت .

این بود حال عرب پیش از اسلام، اما بعد از اسلام هیچ حاجت بشرح و یاد آوری نیست که چه بود و چه باشد! ان قتیبه میگوید: از جمله مفاخر عرب این است که بعضی آداب و رسوم دیرینه آنها که در باب طلاق و نکاح و حج و طهارت و امثال آنها داشتند دین اسلام برقرار ساخت و همان آداب را معمول داشت. مینویسد ایرانیان نکاح خواهر و دختر را جایز میشمردند . (حاجب بن زراره) بر کسری وارد شد و عجمان زدید که نکاح خواهر و دختر خود را جایز میدانند ، وی نیز بوسوسه خیال این کار را بیسندید و دختر خود را نکاح کرد و پس از کرده بشیمان شده گفت :

اجت علی اسرتی سوعه و طوقت جیدی بالمخزیات

و نیز پیغمبر اسلام در باره عرب سفارشی کرد و بسلامان فارسی کمت «یا سلمان لانبغضنی

فتتارق دینک» سلمان گفت چگونه ترا دشمن دارم! پیغمبر فرمود «لانبغضن العرب فتبغضنی» و نیز فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود «فی غشی العرب لم یدخل فی شفاعتی ولم تنله مودتی» و نیز فرمود

که خداوند مرا از میان بهترین خلق و از بهترین اقوام و از بهترین قبائل و از بهترین خانواده ها برانگیخت . این قتیبه چند فضیلت دیگر از قبیل آنچه گفتیم در حق عرب مینویسد و سپس میگوید :

پس از عرب در شرافت رتبه مردم خراسان است که اعوان و انصار دولت عرب هستند ، و مینویسد ملوک عجم ابتدا بلخ و سپس بابل را پایتخت خود قرار داده بودند ، و اردشیر بابکان بفارس رفت

و خراسان بدست هیاطله افتاد . فیروز بن یزدگرد با هیاطله جنگ کرد و بایبشتر بارانش بدست آنها اسیر شد ، و سوگند خورد و پیمان مؤکد بست که دیگر بقلمرو هیاطله دست اندازی نکند ، وی را آزاد

کردند ، نقض عهد کرد و بنای مخالفت گذارد ، هیاطله او را بکشتند سیاهش را درهم شکستند و جمعی را اسیر گرفتند .

این قتیبه مینویسد آنچه نوشتیم ایرانیان در کتب تاریخ خود نوشته اند ؛ مردمی که اینگونه مطالب را در حق خویش اقرار میکنند چه پنداری به آنچه پنهان کرده و ظواهر سازی می نمایند ! یعنی

آنچه پنهان میکنند بر مراتب رسواتر و شنیع تر است از آنچه علانیه میگویند و می نویسند ! سپس میگوید : ایرانیان خود داستان مکالمه بادشاه هیاطله را با فیروز بن یزدگرد نوشته اند

من دوست میدارم که این حکایت نقل کنم تا یایه و مایه دانش و تدبیر و سیاست ایرانیان معلوم شود . این قتیبه گفتگوی فیروز را با اخشنوار ، بادشاه هیاطله نقل کرده است و مطالب کتاب خود

را در اینجا بیابان رسانیده است ۱ .

۱- در کتاب ضحی الاسلام بعض مطالب از همین کتاب یعنی «کتاب العرب» این قتیبه بنام کتاب (فضائل العرب) نقل کرده و ما هم در فصول گذشته از وی پیروی کرده ایم . در نسخه جایی که بدست ماست عنوان کتاب چنین است «کتاب العرب او الرد علی الشویبه لابی محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه» ولی باشنبه او را از اهل قرن خامس نوشته است بجای ثالث .

آنچه مقصود نگارنده از نقل مطالب این قتیبه بود بیان رسید و از قسمت اخیر یعنی مکالمه فیروز با اخشنوار با داشتن فوائد تاریخی و ادبی محض رعایت اختصار صرف نظر شد . با اینکه بنای نگارنده در این باب بیشتر بر نقل مطالب دیگران بوده ناگزیر است که چند چیز را یاد آور شود :

نخست اینکه اسلام غیر از عرب است ، نه مطاعن عرب را میتوان بگردن دین حنیف اسلام بست چنانکه بعضی شعوبیه کرده اند ، و نه مفاخر اسلام را برای قوم عرب باید ثابت کرد چنانکه این قتیبه و مخالفان دیگر شعوبیه کرده اند و بالاخره در همه جا باید جنبه اسلام را از عرب جدا ساخت تا حقایق بهتر مکشوف شود . - دیگر اینکه هر چه نوشتیم بحث تاریخی بود و بنفی یا اثبات مربوط به قیاد شخصی نگارنده نمی باشد و در بسیاری از دعاوی طرفین جای شك و تردید است ، در هر سخن باید تحقیق کرد و در هیچ جا نباید بگفته های عوام و هوس پیشگان ژانژهای گوش داد .

« نفس اگر چه زیرک است و خرده دان
قبه اش دنیاست او را مرده دان »

مظاهر جنبش شعوبیه و مراحل این نهضت

دعوت شعوبیه در آغاز کار متکی بتعالیمات اسلامی بود که « لافضل الا بالتقوی »

این دعوت در ابتدا بسیار معتدل و عاقلانه پیش میرفت ؛ طرفدار این نهضت ایرانیان بودند ولی از طوائف ناراضی از حکومت عرب و حتی از خود عرب نیز جمع بسیاری با ایرانیان همداستان و همصدا شدند نهایت اینکه هر قومی بیک عنوان در این نهضت شرکت جستند ایرانیان برنگ نهضت ملی و هیجان وطن ، نبطی ها بشکل هواخواهی از آب و ملک خود و تفضیل تمدن شهری بر بادیه نشینی ، قبطی ها برنگ دیگر و بالاخره هر قومی بداعیه مخصوصی برخلاف حکومت عربی قیام کردند و در هر مملکت و هر ناحیتی طرفداران شعوبیه بسیار شدند .

دعوت شعوبیه سه مرحله پیمود نخستین تسویه میان جنس عرب و غیر عرب ، و چون در این مرحله پیشرفت کردند قدمی بالاتر گذاردند و دومین مرحله یعنی فقط ضدیت و دشمنی با جنس عرب را شروع کردند ، و چون در این مقصود هم پیشرفت حاصل کردند قدم بر حراة سوم نهادند یعنی با جنس عرب و هر چه منسوب بدوست حتی دین اسلام مخالفت کردند و بالمره دشمن عرب و عربی به تمام معنی گردیدند .

عشق

عشقست که شیرین زبون آید ازو

بحریست که طرفه ها برون آید ازو

که دوستی کند که روح افزاید

که دشمنی که بوی خون آید ازو

مهستی گنجوی